

تحلیل ناکامی و بحران سازی ملی گرایی عربی و بازتاب‌های کنونی آن در جهان اسلام

علی الهی تبار^۱
محسن الویری^۲

چکیده

ناسیونالیسم یا ملی گرایی عربی مقوله‌ای تاریخی، در بخشی از جهان اسلام می‌باشد که بر بنیان «خودی و بیگانه» شکل گرفته است. ملی گرایی عربی واکنشی در برابر استبداد داخلی، استعمار خارجی و اشغالگری بود. اندیشه‌ای وارداتی که تلاش کرد هویت ملی عرب‌ها را در ابعاد اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، دینی، میراث فرهنگی، زبان و ادب احیا کند و از ایشان ملت‌ی یکپارچه بسازد. این حرکت که از نیمه دوم قرن نوزدهم به آرامی شکل گرفت در نهایت توانست پس از جنگ جهانی دوم به حرکت غالب در جهان عرب تبدیل شود؛ اما نشانه‌های سستی و ضعف این جریان از دهه هفتاد میلادی به مرور بروز کرد و ناکامی‌ها و بحران‌هایی را در جهان عرب پدیدار ساخت که بازتاب‌های آن در تحولات جاری قابل پیگیری و مشاهده است. اما چرایی و چگونگی این ناکامی، ابعاد آن و بازتاب‌های کنونی‌اش با توجه به بستر تاریخی و عوامل انسان موثر در این جریان چنانچه بایسته است مورد توجه قرار نگرفته است. (پرسش) ملی گرایی عربی از آن جا که اندیشه‌ای وارداتی است، اصولاً نمی‌توانست به عنوان یک راه حل شمار رود به همین دلیل خود به یک عامل بحران ساز تبدیل شد. (فرضیه) این نوشتار کوشش خواهد کرد با بررسی تاریخی، شناسایی عوامل پیدایش و تطور این اندیشه، عوامل و ابعاد ناکامی‌ها، بحران‌ها و بازتاب‌های کنونی ملی گرایی عربی را تبیین کند. (هدف) برای نیل به این مهم روش توصیفی و تحلیلی به کار گرفته خواهد شد (روش) اثبات ناتوانی ملی گرایی به عنوان یک اندیشه‌ی وارداتی در ابعاد سیاسی،

۱. عضو هیات علمی گروه تاریخ جامعه المصطفی العالمیه علیه السلام (نویسنده مسؤول)

۲. دانش یار گروه تاریخ دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۲۶

اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و بحران آفرینی این جریان و بازتاب این بحران‌ها در وجوه بازگشت سلطه‌گران فرمانطقه‌ای، قدرت‌گیری محافظه‌کاران سنتی و وابسته و تقویت گروه‌های تکفیری و ایجاد تأخیر گسترش و غالب شدن گفتمان اعتدالی و تقریبی اسلام‌گرایان از جمله دستاوردهای این پژوهش است. (دستاورد)

واژگان کلیدی

ملی‌گرایی عربی؛ نا کارآمدی؛ جهان اسلام؛ گروه‌های تکفیری؛ محافظه‌کاران سنتی

مقدمه

بنیان نظری ملی‌گرایی عربی از اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت. متفکران نواندیش مسلمان یا مسیحی در واپسین روزگار خلافت عثمانی به‌ویژه دوره عبدالحمید (۱۹۰۹ - ۱۸۷۶) خود را به لحاظ داخلی در محاصره استبداد، تبعیض و ناکارایی و به لحاظ خارجی مواجه با استعمار و اشغالگری می‌دیدند ناگزیر به دنبال راه حلی رفتند تا به واسطه آن در برابر این بحران‌ها مقاومت کنند.

نزدیک‌ترین جامعه‌ای که توانست الگوی موفق را فراروی این نواندیشان قرار دهد، همان جامعه اروپا و عقبه فکری آن بود. راه حلی نیز که متفکران نواندیش مسلمان در پیش گرفتند نیز نوعی قوم‌گرایی لیبرال بود که اولین نشانه‌های آن در آثار ادبی و سیاسی جنبش ترکان جوان در اوایل نیمه دوم قرن نوزدهم و تولید مفاهیم نواندیشانه و لیبرالیستی قابل مشاهده است. (یاقی، ۱۳۸۵: ۱۴۴-۱۴۷) اما بدعهدی ترکان جوان در خصوص اصلاحات و اجباری نمودن زبان ترکی باعث دلسردی متفکران نواندیش عرب شد و واکنش قوم‌گرایانه ایشان را در پی داشت. (درینیک، ۱۳۶۸: ۲۴ - ۳۲) از این روقوم‌گرایی عربی با هدف مبارزه با استبداد، تبعیض، فقر و عقب‌ماندگی و استعمار و اشغالگری پدید آمد.

فروپاشی حکومت عثمانی و شکل‌گیری جغرافیای سیاسی طبقه عرب‌گرایان لیبرالی را بر صحن قدرت رساند که مدعی رفع استبداد، تبعیض و همه عوارض دوران عثمانی و وحدت عربی بودند؛ اما در عمل حکایت به گونه‌ای دیگر پیشرفت و بحران‌های متعدد ناکامی این اندیشه را در

۱. درینیک، ژان پی یر، ۱۳۶۸، ترجمه فرنکیس اردلان، تهران: جاویدان.

عرصه عمل جلوه‌گر ساخت و جهان عرب، خاورمیانه و در یک کلام جهان اسلام را با بازتاب و پس‌لرزه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن مواجه نمود.

مفهوم ناسیونالیسم و ملی‌گرایی عربی

ناسیونالیسم در فارسی ملی‌گرایی ترجمه می‌شود. مترادف‌هایی نظیر میهن پرستی و وطن پرستی را نیز می‌توان برای این مفهوم در نظر گرفت؛ هرچند ملی‌گرایی ریشه در واژه ملت دارد و هر دو مفهوم ملت یا ملی از واژگان نوظهور معاصرند که از اندیشه و تاریخ سیاسی اروپا نشأت گرفته‌اند. (شریف‌پور ۱۳۸۷: ص ۱۰۵) در واقع عامل شکل دهنده ملیت و ملت همزیستی گروهی خاص در سرزمینی واحد است که منافع و مصالح مشترکی را برای خود در نظر دارند و دارای مشخصاتی نظیر احساس وابستگی ژرف و وفاداری به میهن و سرنوشت مشترک می‌باشد.^۱ حمید عنایت نیز ملی‌گرایی را با توجه به تاریخ اندیشه سیاسی این گونه تعریف می‌کند: «گاه به جنبشی اطلاق می‌گردد که از استقلال و آزادی ملتی در برابر متجاوز بیگانه حمایت می‌کند، گاه به باوری روشنفکرانه - به تافته جدا بافته بودن یک ملت - و در صورت افراطی به برتری ملتی بر سایر ملل اطلاق می‌گردد». (عنایت، ۱۳۸۰: ص ۱۹۸)

اما ملی‌گرایی عرب را می‌توان علی‌رغم تمام اختلاف‌ها در این باره - آگاهی ملت عرب از وجود تمایزها و تفاوت‌های فرهنگی، زبانی - قومی‌اش با دیگران و پیوندشان در یک موجودیت خاص و بیان این موارد در قالبی سیاسی دانست که آرزوهای ایشان را برای زندگی آزاد، مستقل و بهتر بیان می‌کند. بر همین اساس درست‌تر آن است که آن را مفهومی جدید مربوط به قرن نوزدهم بدانیم. (رجایی، ص ۲۹۰)

اندیشوران مسلمان عرب نیز در قرن نوزدهم در تعریف ناسیونالیسم بیشتر معنای اول را در نظر داشته‌اند و آن را ابزاری ضداستعماری به شمار می‌آوردند و به وطنیه ترجمه‌اش می‌کردند. (عنایت، همان، ص ۱۹۹)

^۱. Kohn Hans: The Idea of Nationalism, New York: Macmillan. P. 15.

تحلیل چرایی و چگونگی پیدایش و گسترش ملی‌گرایی عربی

۱. استبداد عثمانی و نواندیشان عرب مسلمان و مسیحی

پیدایش ناسیونالیسم در جهان عرب معلول علل درونی و بیرونی است. از جمله این علل می‌توان به /استبداد/ داخلی اشاره نمود که به‌عنوان یک علت درونی پناه بردن متفکران جهان عرب به ناسیونالیسم به‌عنوان یک راه حل باعث شد. در واقع تا آن زمان که ترک‌ها و عرب‌ها در امپراطوری عثمانی به یک اندازه زیر فشار استبداد سلطان عبدالحمید (۱۸۷۶-۱۹۰۹) بودند، عرب‌ها خود را قومی جداگانه نمی‌دانستند تا تحت تأثیر این اندیشه، واکنشی قومی از خود بروز دهند؛ اما با انقلاب «ترکان جوان» از سال ۱۹۰۸ و برتری جویی فرهنگی و سیاسی ترک‌ها بر دیگر اقوام موجود در امپراطوری، عرب‌ها نیز هویت مستقل خود را جویا شدند و در این رهگذر از میراث تمدنی - تاریخی افتخارآمیز خود مدد گرفتند. (عنایت، ۱۳۸۹: ۲۲۷ - ۲۲۶؛ درینیک، ۱۳۶۸: ۳۴ - ۳۲)

این بحران‌های فزاینده در دولت عثمانی که از اواخر قرن هفدهم شروع شده بود، فشاری روزافزون بر اتباع غیرترک از جمله اعراب در پی داشت. در همین دوره است که پان اسلامیسم به‌عنوان ابزاری در دست سلطان عبدالحمید کارکردی حکومتی می‌یابد و ضمانتی برای استبداد وی شمرده می‌شود.^۱

از همین روایت که کتاب «طبایع الاستبداد» کواکی (۱۹۰۲ - ۱۸۵۴) که در سال ۱۸۹۸ در مصر منتشر شده بود و احساسات قوم گرایانه عرب را به صورتی واضح بیان کرده بود، مورد توجه قرار می‌گیرد و به‌عنوان یک پشتوانه نظری، عرب‌ها را فارغ از مذاهب به یگانگی فرامی‌خواند و در کتاب «ام القری» خلافت را حقی عربی می‌شمرد.^۲

با این وضعیت اعراب مسلمان نه امیدی به ترکان و اصلاحات فرهنگی سیاسی و اجتماعی ایشان داشتند و نه می‌توانستند به اسلام به‌عنوان عامل وحدت بخش و استبدادستیز تکیه کنند. از این رو به دنبال راهکار هویت بخشی قومی خویش رفتند تا بلکه به این وسیله بتوانند از آلام خود

^۱. Vladimir.B.Lutskii, Modern History of the Arab Countries, Moscow, (Progress Publishers 1969), PP 24, 323,324.)

^۲. George Antonius, the Arab Awakening, (Beirut, Libarie of Liban 1969), PP. 97 - 98.

بکاهند و به آمال خود برسند.

از سوی دیگر نباید نقش مسیحیان عرب را نیز در این زمینه نادیده گرفت. مسیحیان عرب در سوریه و لبنان از ستمی دوگانه رنج می‌بردند؛ از سویی اهل ذمه و گاه تا حد دشمن دیده می‌شدند و از طرفی مانند دیگر اقوام غیرترک محکوم استبداد عثمانی بودند. (عنایت، ۲۲۷ - ۲۲۶)

به لحاظ اجتماعی خصیصه اصلی همه روشنفکران مسیحی که ایشان را از همتایان مسلمانان متمایز می‌نمود این حقیقت بود که آنان در جامعه اسلامی به معنای واقعی کلمه بیگانه بودند. در این بین فرقی بین مارونی، ارتدکس یونانی یا عرب پروتستان نبود و خلافت عثمانی برای آنان یک حاکمیت خارجی شمرده می‌شد. ارزوی ایشان آزادی توسط فرانسه، بریتانیا یا هر قدرت دیگر اروپایی بود. به همین خاطر تجربه مصیبت بار کنده شدن از دیار خویش و مهاجرت در تمامی آنان به صورت مشترک یافت می‌شد. به لحاظ فکری نیز ویژگی اندیشور مسیحی تمایل شدید به عقل‌گرایی و عصیان علیه همه شکل‌های مطلق‌گرایی بود. بر همین اساس روشن‌فکر مسیحی به‌ویژه روزنامه‌نگاران و ناشران برجسته شهروندانی مطیع نبودند و با همه وجود آماده ایجاد تغییرات اجتماعی و پذیرش تمدن جدید اروپا بودند. (شرابی، ۱۳۶۸: صص ۲۴ - ۲۱)

از این منظر است که مهم‌ترین کار ویژه روشنفکران عرب مسیحی در جامعه اسلامی عرب، تفسیر غرب و تقدیه توجیه‌کنندگان ارزش‌های آن بود. این‌گونه از متفکران بنیان‌سازمان سیاسی یک اجتماع را بر یک جامعه ملی استوار می‌کردند نه یک جماعت دینی. آنان اعلام می‌کردند که اندیشه دولت‌تئوکرات عثمانی نه تنها با عقل، ترقی و زمانه ناسازگار است، بلکه با آگاهی جدید از میراث تاریخی، تمدنی و هویت عرب نیز در تضاد است. در نظر ایشان دین مشترک لزوماً سرنوشت مشترک را به دنبال نداشت و تجربه حکومت عثمانی بر اتباع غیرترک خویش این نکته را تأیید می‌کرد. از این رو اندیشه ناسیونالیسم غیردینی در میان ایشان پدیدار شد. (همان، ص ۲۵)

البته ناسیونالیسم عرب غالباً بیشتر بر ناسیونالیسم تکیه می‌کرد تا لیبرالیسم، این تمایل ناشی از جدایی خواهی اعراب به‌ویژه اعراب مسیحی از امپراطوری عثمانی و جستجوی بدیلی وحدت آفرین در «عربیت» بود. آن‌ها جملگی، تعصب مذهبی را مردود دانسته و بسوی میراث اخوت عربی و تسامح فرا می‌خواندند. بدین ترتیب مطالعه‌ی زبان و ادبیات عرب رونق گرفت و فرهنگ لغت‌های عربی تألیف شدند. از نظر آن‌ها تمامی اعراب به وطن واحد تعلق داشتند. (حنفی، ص ۵۷)

از جمله این اندیشمندان می‌توان به پطروس بستانی (۱۸۱۹ - ۱۸۸۳)، ناصیف یازجی (۱۸۷۴ - ۱۸۰۰) و نجیب عازوری (متوفای ۱۹۱۶) اشاره کرد. بستانی و یازجی به گردهم آوردن اندیشوران پرداختند. تأسیس «انجمن علمی سوریه» در سال ۱۸۵۷ رهاورد این حرکت بود که روشن‌فکران عرب را فارغ از علایق مذهبی متحد ساخت.^۱

نجیب عازوری نیز با همراهی کواکبی «جامعه عرب» را در پاریس بنیانگذاری نمودند و نشریه «استقلال عرب» را منتشر کردند که بر تفاوت‌های فرهنگی و نژادی بین عرب و ترک، برتری عرب بر ترک و جدایی و استقلال ملت عرب از حکومت عثمانی تأکید می‌نمود. (تقوی، ۱۳۶۰: ۳۹-۴۰)

پطرس بستانی میهن دوستی را جز ایمان می‌دانست و ادیب اسحاق (۱۸۸۵ - ۱۸۵۷) - احتمالاً به‌عنوان نخستین روشن‌فکر مسیحی - عقیده عصبیت در نظریه ابن‌خلدون را دوباره به کار گرفت و آن را براساس «میهن دوستی و ناسیونالیسم» تعریف کرد. صرف نظر از نوع پرداختن به ملی‌گرایی که گاه شکل عربی، منطقه‌ای یا حتی عثمانی می‌گرفت، دست کم این روشن‌فکران چهارچوب فراگیری را به وجود آوردند که نسل تحصیل کرده در حال پیدایش عرب از اندیشه یگانگی اسلامی مبتنی بر آموزه‌های اسلام - که محصول افکار سیدجمال بود - دور شوند و درباره جامعه، نظری غیردینی و سکولار بیابند. (شرابی، ۷۶-۷۵)

در واقع نوع رویکرد تبعیض‌آمیز حکومت عثمانی نسبت به اتباع غیرترک مسلمان و غیرمسلمان خویش، شکست اصلاحات در درون حاکمیت عثمانی،^۲ بدعهدی ترکان و شکل‌گیری طبقه نخبه و تحصیل کرده که درکی درست از استبداد داشت و الگوهای دیگری را از جامعه معرفی می‌نمود، (عنایت، ۷۱) در نهایت باعث گرایش به اندیشه ناسیونالیسم شد.

۱. استعمار، کارکرد دوگانه ترغیب و تهدید

عامل مهم دیگری که عرب‌ها را به سوی اندیشه ملی‌گرایی راند «استعمار» بود. استعمار در زمره عوامل بیرونی بود که در ترکیب با ناکارآمدی و تبعیض عثمانی‌ها و بدعهدی ترکان قوم

^۱. Antonius, pocit, P 51 - 54.

^۲. Lutskii, Op.cit, pp332 - 333.

و همچنین عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۱۱.

گرای لیبرال توانست ضلعی دیگر از مثلث شکل‌گیری ناسیونالیسم عربی را فراهم آورد. به نظر می‌رسد همه متفکران عرب از ابتدا در برابر داستان استعمار همداستان نبودند. در آغاز مصریان بودند که با توجه به اشغال سرزمینشان از سوی فرانسه در سال ۱۷۹۸م و سپس انگلستان در سال ۱۸۸۲م ضرورت اتحاد و مبارزه با بیگانگان را دریافتند؛ (همان، ۱۸) اما فراگیر شدن اندیشه اتحاد در برابر استعمار نیازمند گذشت زمان و تجربه‌ای سهمگین برای اندیشمندان عرب بود.

انگلستان که در جریان جنگ جهانی اول برای درهم شکستن امپراطوری عثمانی راه دوستی با اعراب را در پیش گرفته بود و آنان را در مسیر استقلال تشویق می‌نمود و استقلال ایشان را در خلال مکاتبات معروف به «شریف-مکماهون» وعده داده بود، پس از جنگ دو سند متعارض «سایکس-پیکو» و وعده بالفور را آشکار ساخت و در عمل نشان داد، شریک قابل اعتمادی برای اعراب نبوده است. فرانسویان نیز که از میانه قرن نوزدهم تا آن زمان محبوب متفکران عرب بود و مظهر آزادی‌خواهی، استقلال و بشردوستی به حساب می‌آمد، پس از جنگ و براساس قراردادش با انگلستان چهره استعماری خود را نشان داد و با قوم‌گرایان عرب شام در تنگه میسلون نبردی خونین نمود. (همان، ۲۴۳)

از این‌جا بود که روشنفکران ملی‌گرای عرب که تا پیش از این بین تمدن غرب و استعمار آن تفاوت قائل می‌شدند به تردید افتادند و در همه ارزش‌های مورد ادعای غرب با دیده تردید نگریستند و دریافتند می‌بایست بر داشته‌های خود تکیه کنند.

انگلستان و فرانسه که تا دیروز به‌عنوان مظاهر تمدن غرب به شمار می‌رفتند پس از جنگ جهانی اول زمینه ایجاد دولت‌های کوچک، متفرق و ضعیف عرب را فراهم آوردند و عربان را از یگانگی قومی مورد انتظار در قالب یک ملت واحد، یکپارچه، قوی و مستظهر به یک تمدن تاریخی پرافتخار محروم کردند. (خدوری، ۱۳۶۹: ۲۹-۲۸)

در این بین می‌توان مصریان را به‌ویژه پیش از جنگ جهانی اول در زمینه استفاده از ملی‌گرایی عربی در جهت مبارزه با استعمار پیشگام دانست و جنبش ملی مصریان را چه در زمان عربی پاشا و چه در زمان مصطفی کامل (وفات ۱۹۰۸) مانند نواندیشی دینی جمال، واکنشی در برابر استعمار غربی به حساب آورد که هدف اصلی‌اش مبارزه و استقلال از انگلیس بود. (عنایت، ۲۰۷)

در نهایت با تأیید حق قیمومت فرانسه و انگلستان بر کشورهای عراق، فلسطین، سوریه از سوی جامعه بین‌الملل در سال ۱۹۲۰ تیر خلاصی بر اندیشه قوم‌گرایی عرب متکی بر حمایت

استعمارگران وارد آمد. (بورلو، ۱۳۸۶: ۳۰۱)

از این پس ملی‌گرایان تلاش‌های خود را حول سه محور استوار ساختند: **یکم**، کسب خودمختاری و استقلال از طریق شورش و عدم همکاری با اشغالگران انگلیسی و فرانسه، **دوم**، احیای اندیشه وحدت عربی و **سوم**، پشتیبانی از فلسطینیان.^۲

براساس آنچه گذشت استعمار به‌عنوان یک عامل خارجی کارکردی دوگانه داشت از سویی به دلیل دشمنی کشورهای هم‌چون انگلیس با امپراطوری عثمانی نقش بستر ساز برای ترغیب به وحدت قومیت عربی ایفا کرد. (عنایت، ۱۳) تا منافع خود را تأمین کند و از سوی دیگر به دلیل آشکار ساختن خصلت تمدن غرب و اشغال برخی سرزمین‌های اسلامی عاملی برای انسجام طرفداران ملی‌گرایی عربی شد تا به زعم خویش از حربه ملی‌گرایی به‌عنوان ابزاری در جهت استعمار ستیزی و استقلال بهره‌برداری کنند.

۲. اشغالگری صهیونیست

دومین عامل بیرونی که ناسیونالیسم را به سوی رویکردی تندروانه سوق داد، تأسیس رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ م در فلسطین بود. (بورلو، ۳۲۰-۳۱۵؛ درنیک، ۱۳۶۸: ۱۹۹-۱۹۸) همگرایی اولیه ملت‌های عرب در این دوره اوج تبلور ملی‌گرایی عربی است که با ظهور جمال عبدالناصر (۱۹۷۰-۱۹۱۸) و سپس ترکیب ناسیونالیسم عربی و سوسیالیسم رنگی تازه به خود می‌گیرد.

اما شکست‌های پی‌پی ناسیونالیسم عربی چه در بعد عملی اتحاد عربی و چه در قابلیت رهبران ملی‌گرا در جهت استفاده از این ابزار در برابر اشغالگری اسرائیل ناتوانی این نظریه را به اثبات می‌رساند. (بورلو، ۲۷۱-۲۶۹؛ رجایی، ۲۹۵-۲۹۳؛ عنایت، ۲۴۷-۲۴۵)

از این رو می‌توان ناسیونالیسم عربی را نشأت گرفته و تکامل یافته **سه ضلع استبداد، استعمار و اشغال** دانست. ناسیونالیسم در این مراحل ابزاری در جهت خروج از استبداد و رهایی از استعمار و اشغال بیگانه است که می‌توان تا حدی برای آن توفیقاتی نیز در نظر گرفت، اما نکته اصلی آن بود که این کالای فکری وارداتی - علی‌رغم تلاش همه جانبه متفکران عرب در جهت بومی‌سازی آن - در بدنه امت اسلامی به‌ویژه جهان عرب التهاب آفرید و بحران‌هایی را

^۲. Albert Hourani, Arabic Thought in the Liberal age 1798 – 1939, (Cambridge: Cambridge University Press 1989). P 291 – 292.

دامن زد که گستره آن تا زمان حاضر کشیده شده است.

ناکارآمدی ملی‌گرایی عرب و بروز بحران‌ها

هرچند با در نظر داشتن واقعیت‌های تاریخی و شرایط زمانه نمی‌توان برخی از کارکردهای مثبت ملی‌گرایی عربی را از نظر دور داشت. به‌عنوان مثال طهطاوی (۱۸۰۱ - ۱۸۷۳) پدر ناسیونالیسم مصر، نظریه‌ی دولت مدرن را مطرح کرد که بر آرمان‌های روشن فکری متکی بود. از نظراو وطن به همه شهروندان تعلق دارد تا در آن زیست کنند و با آزادی، اندیشه و کار آبادش سازند. ایده‌های انقلاب فرانسه یعنی آزادی، عدالت و اخوت، مبنای جامعه‌ی مدنی طهطاوی هستند. رفاه عمومی باید به‌عنوان یک هدف عام تأمین شود. کار، تنها منشاء ارزش است. کشاورزی، صنعت و تجارت اصلی‌ترین سرچشمه‌های ثروت ملی‌اند، تفکیک قوی، زیرساخت نظام پارلمانی است. تعلیم و تربیت زنان و دختران نیز به اندازه تعلیم و تربیت مردان و پسران، وظیفه‌ی ملی محسوب می‌گردد. در تفکر طهطاوی آرمان‌های سیاسی غرب چنان توسط فرهنگ اسلامی جذب، و به واسطه منابع اسلامی موجه شده‌اند که گویی کالایی وارداتی نبوده و از درون سنت اسلامی سربرآورده‌اند. درنگاه او ناسیونالیسم مصر عین اسلام است و وطن پرستی ایمان راسخ محسوب می‌شود. (حنفی، ص ۵۶) در واقع اندیشوران عرب در برابر استبداد داخلی و مشکل عقب ماندگی نیازمند تولید ادبیات جدیدی بودند تا بتوانند با ایجاد دولت ملی عربی یا دولت‌های مدرن عرب راهی به سوی استقلال، رفع واماندگی و کسب هویت متمایز در جهان اسلام برآیند. در هر حال ناسیونالیسم عربی که برآمده از خاستگاه‌های گاه متعارض و انگیزه‌های متفاوت بود. در ادامه مسیر پرفراز و نشیب خود پی‌آوردهای غیرانکاری را سبب شد که آن‌ها را در قالب چهار بحران عمده بررسی خواهیم نمود.

یکم. تعارض هویتی و گسترش تجزیه‌گرایی

بدون شک یکی از نحله‌های نظری ناسیونالیسم که دستاورد متفکران مسیحی عرب بود «ناسیونالیسم غیردینی» است. در این رویکرد سازمان سیاسی یک جامعه براساس ملیت و نه یک دین بنا می‌شود. (شرابی، ۲۵) متفکر مسیحی عرب که از استبداد عثمانی دلزده بود و با غرب متمدن حداقل به واسطه دین مشترک احساس همدلی پیدا کرده، از رابطه بین دین و سیاست آزرده بود و جدایی این دو را خواستار شد. (عنایت، ۵۲) البته در این مقوله اخیر، مسلمانانی

همچون علی عبدالرازق (۱۹۶۶ - ۱۸۸۸) نیز همین مسیر را پی می‌گرفتند. (همان، ۱۸۸ و ۶۰) کواکبی نیز در کتاب «طبایع الاستبداد» به صراحت کارکرد خلافت را دینی و نه دخالت در امور سیاسی معین می‌کند. (همان، ۱۷۹)

بدیهی است اندیشوران مسیحی دغدغه تلائم و سازگاری ملی‌گرایی با اسلام را نداشتند، اما مسلمانان چاره‌ای جز بررسی و تعیین ایستار خویش نداشتند. مسیحیان دین را مقوله‌ای فراملی می‌دانستند که نمی‌توانست انگیزه‌ای یا بهانه‌ای برای اختلاف یک ملت باشد؛ (شرابی، ۱۲۶) اما یک مسلمان چه باید می‌کرد؟ کسانی چون «مصطفی کامل» (۱۹۰۸ - ۱۸۷۴) نگاهی ابزارگرایانه به دین نمودند و فارغ از ارزش ذاتی دین آن را وسیله‌ای در خدمت آرمان‌های میهنی قلمداد کردند، (عنایت، ۲۰۵) گروهی دیگر بین ناسیونالیسم و اسلام خواهی تفاوتی ندیدند که این همان انگاری در نقطه اوج خویش در قیام هاشمی در ۱۹۱۶ قابل مشاهده است. (شرابی، ۱۳۵)

مسئله رابطه ناسیونالیسم عربی با اسلام چنان ساده نبود که بتوان آن را نادیده گرفت؛ بلکه مناقشه‌ای پردامنه را تاکنون رقم زده است. دلیل آن نیز آن است که ناسیونالیسم یک دستاورد بشری براساس شرایط و مقتضیات ویژه و مقطعی است اما اسلام یک دینی الهی، بشری و فراشرعی است که دارای اصول ثابت و ماندگار است و براساس شرایط و در مقاطع خاص دچار تحول نمی‌شود و مخاطب و هدف خود را نیز به ملت، قوم و نژاد خاص محدود نمی‌کند. ملی‌گرایان مسلمان عرب که از این مسئله آگاهی داشتند پی چاره جویی برآمدند.

عبدالرحمان بزاز (وفات ۱۹۷۲) که یکی از طرفداران برجسته ناسیونالیسم عربی است اسلام را یک نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌انگارد که ضرورتاً با ناسیونالیسم عرب تناقضی ندارد. اما او نیز در میانه استدلال‌هایش از اسلام به عنوان دینی عربی با خصلتی عربی برای مردمی عرب، سخن می‌راند که در محاصره عرو بیت منظور این متفکر است. دیگر ملی‌گرایان مسلمان عرب نیز به گونه‌ای از پیامبر نام می‌برند که قهرمان عرب است. (عنایت، ۲۰۵ - ۲۰۱) در این میان رویکرد دیگر متفکر مسلمان - ساطع حصری (متوفی ۱۹۶۹) بیش از دیگران قابل توجه است. وی که در ابتدا اسلام و قومیت عربی را مانع الجمع نمی‌دانست در آخرین نگاه‌هایش شرط کامیابی قوم‌گرایی عرب را گسستن از اسلام می‌داند و بنیان استدلال خود را براین قرار می‌دهد که «الدین لله والوطن للجمع». (عنایت، ۲۵۸)

تأثیر شدید این رویکرد در گستره جهان اسلام به‌ویژه مسلمان غیرعرب از نکات سزاوار توجهی است که در اکثر پژوهش‌ها در خصوص ملی‌گرایی عربی نادیده گرفته شده است. به نظر

می‌رسد تأکید ملی‌گرایان عرب، دیگر مسلمانان غیرعرب را نیز تشویق نمود تا در قامت ملی‌گرایی ایرانی یا ترکی زمینه‌های لازم را به دست آورند که این خود بی تردید هویت یکپارچه مسلمانان را تحت لوای اسلام و تحت عنوان «امت» به شدت مخدوش نموده است.

ناسیونالیسم عربی فارغ از بحث‌های جدلی در مفهوم ملیت تلاش نمود تا با اسطوره زدایی از تاریخ اسلام و عصر طلایی مورد نظر اسلام‌گرایان (عنایت، ۲۱۴؛ شرابی، ۷۴)، تمدن «نه اسلامی»، بلکه اسلام را به عنوان دستاوردی عربی بازخوانی و سهم قومیت عرب را در آن برجسته سازد. محصول این فرآیند دیگر تاریخ اسلام یا حتی مسلمانان نبود بلکه تاریخ تمدن اسلام بود که بر دوش قوم و زبان عرب استمرار تاریخی می‌یافت و استوار بود.

در حقیقت روشن‌فکر مسلمان دلبسته به قوم‌گرایی عرب، به مرور شور دینی خود را از دست داد و قید و بندهای سنتی را گسست و اسلام به آهستگی از دینی وحیانی، الهی و پرمفهوم به نماد یک هویت جمعی بدل شد. (شرابی، ۳۰) این حکایت پاره پاره شدن یک دین فراملی به یک مسلک پرافتخار قومی بود که قطعاً حساسیت دیگر اقوام مسلمان غیر عرب را تحریک می‌کرد. دینی که هویت جمعی منسجمی بین اقوام و فرهنگ‌های گوناگون و گاه دارای تمدن را باعث شده بود و در کارنامه خود تاریخ یکی از پرافتخارترین تمدن‌ها را داشت و می‌توانست به عنوان یک ظرفیت قابل اتکا برای مبارزه با بیگانه و استحاله درونی به کار آید، اینک به دست ناسیونالیست‌های عرب رنگی قومی و حساسیت بر انگیز گرفته بود. این همان اختلال هویتی بود که در سطح ملل مسلمان توسط ناسیونالیسم عربی - دست کم به عنوان یک عامل داخلی - تزییق شد.

از سوی دیگر ملی‌گرایی عربان، روح ملی‌گرایی دیگر اقوام غیر عرب ساکن ملل عرب را برانگیخت. اقلیت‌های نژادی یا مذهبی بربرهای شمال آفریقا، کردهای خاورمیانه، مسیحیان لبنان، سوریه و مصر، شیعیان و سیاهان مسیحی جنوب سودان از جمله اقوام و نژادهایی بودند که در این میان قابل ذکرند.^۴

با ظهور دولت‌های عرب متکی بر ناسیونالیسم، برخی از این کشورها با نوعی ملی‌گرایی فراعربی درگیر شدند. کشورهایی همچون مصر، لبنان و سوریه که خود دارای پیشینه‌ای تاریخی، تمدنی و غنی بودند دچار فرعون‌گرایی، فینیقی‌گرایی و سوریه‌گرایی شدند. (علی بابایی، ۱۳۷۴: ۱۱۱) ملی‌گرایی عرب در ذات خود به جای آن که باعث ایجاد یک هویت یکپارچه و جایگزین

^۴. Lutskii, OP. Cit. P. 41.

هویت اسلامی شود خود باعث زنجیره‌ای از چالش‌های سیاسی و فرهنگی و شکاف‌های هویتی - اجتماعی شد و بار دیگر باعث ایجاد خرده هویت‌های متعارضی شد که منافع خود را در جمع امت اسلامی یا حتی «وحدت عربی» نمی‌جستند.

دوم. بحران کارآمدی و تحقق اهداف

ایجاد شکاف و اختلال هویتی در سطح جهان اسلام تنها کارکرد ملی‌گرایی عربان نبود؛ بلکه با روی کار آمدن دولت‌های ملی‌گرا به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم و استقلال کشورهای عربی (بورلو، ۳۱۵-۳۱۱) بحرانی دیگر دامن‌گیر بخشی از جهان اسلام یا همان جهان عرب شد. این بحران همانا بحران کارآمدی بود که در دو سطح قابل ارزیابی است:

اول آن که مدعیان ناسیونالیسم عربی خواه «زبانی، قومی یا لیبرال» (عنایت، ۲۰۷) در بعد عملی نتوانستند وحدت عربی مورد انتظار خود را محقق سازند. در واقع استقلال کشورهای عربی - که کاملاً براساس مرزهای سیاسی ترسیم شده بر مبنای منافع غرب شکل گرفته بود (شرابی، ۱۵۰) - اولین چالش جدی را فراروی ملی‌گرایان عرب قرارداد.

استعمار که روزی مشوق ملی‌گرایی عرب‌ها بود، امروز براساس منافع خود سهمگین‌ترین ضربه را بر وحدت عربی فرود آورد تا در برابر خود نیروی معارضی نیابد. ملی‌گرایان تلاشی دیگر کردند و در ۲۲ مارس سال ۱۹۴۵ «سازمان اتحادیه عرب» را تشکیل دادند. این اتحادیه از استقلال اعضا و همکاری ایشان در زمینه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دفاع می‌کرد؛ اما هیچ‌گونه ویژگی فراملی و پان عربی نداشت. این اولین تعارض ملی‌گرایی بود که از سویی خود را در قالب یک نهاد چند ملیتی نشان می‌داد که به شکلی دلالت بر اندیشه وحدت عربی داشت و از سویی از هویت‌های خرد ملی ایشان دفاع می‌کرد و دخالتشان را در امور داخلی یکدیگر نفی می‌نمود. (السعدی، ۸۶؛ درینیک، ۱۷۵-۱۷۳؛ هویدا، ۱۳۷۱: ۲۹۵) ملی‌گرایان به گونه اجتناب‌ناپذیر، تقابل میان ناسیونالیسم محلی و ناسیونالیسم فراگیر و فراملی را دریافتند و در مجموع تناقض غیرقابل رفعی را برابر خود یافتند: «ناقض حاکمیت ملی و اندیشه وحدت عربی». (شرابی، ۱۳۴)

دومین سطح در بحران کارآمدی ناسیونالیسم در سطح دولت‌های عرب متکی بر ملی‌گرایی عرب است. تا سال ۱۹۱۸ امپریالیسم غرب - به‌ویژه بریتانیا و فرانسه - در سراسر جهان عرب به جز یمن و عربستان جای خود را استوار ساخته بود و باعث تلاشی اجتماعی و اقتصادی جوامع عربی شد. (شرابی، ۱۵۰-۱۴۹) این مسأله از سویی توانست زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری نهضت‌های استقلال طلبانه با رویکردهای ملی را فراهم کند اما از جنبه دیگر میراث شومی را فرا

روی دولت‌های مستقل و جوان عرب‌گرا قرارداد؛ این میراث چیزی نبود جز شکل‌گیری دولت‌هایی که خود محصول انقلاب یا کودتا بودند و مواضعی خصمانه علیه تمدن غرب و نمادهای اقتصادی آن اتخاذ کردند.

بر همین اساس دولت‌ها از فردگرایی و لیبرالیسم اقتصادی به سوی سوسیالیسم گرایش یافتند. ناصر قهرمان پیوند سوسیالیسم و ملی‌گرایی بود. (هویدا، ۱۰۰) سوسیالیسم مسکنی بود که به نسبت ناسیونالیسم با اسلام سازگارتر می‌نمود. روایت مصری و غالب نزد ملی‌گرایان عرب از سوسیالیسم این معنا را تأکید می‌کرد که سوسیالیسم یک ایدئولوژی حامی حاکمیت است؛ سیاست‌های دولت را در خصوص اصلاحات اجتماعی و اقتصادی توجیه می‌کند و هدفش برانداختن امتیازات طبقاتی و آزادی بخشیدن به ستمدیدگان و انتقام از استثمارگران پیشین است. (عنایت، ۲۴۴ و ۲۴۷)

اندیشه سوسیالیسم عربی که از شخصیت‌گرایی امانوئل مونی (۱۹۵۰ - ۱۹۰۵) فیلسوف اگزیستانسیالیست فرانسوی ملهم بود به دنبال عدالت اجتماعی و محدودیت مالکیت رفت (بورلو، ۳۲۱)؛ اما واقعیت آن بود که کشورهای عربی هر کدام هویت اجتماعی و اقتصادی خود را داشتند (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۸۲) و در نهایت این نسخه ملی‌گرایان نیز برای نفی تبعیض‌ها و پاسخ به نیازها و ایجاد رفاه، کارآمدی لازم را نداشت (Avai, 93-94; MEQ (1996)) و آن‌ها را به سوی بحران مشروعیت سوق داد، بحرانی که ابعادی به مراتب فراگیرتر داشت و دزدگی توده جهان عرب را از الگوی وارداتی ملی‌گرایی پررنگ می‌ساخت.

سوم. مشروعیت داخلی و سرکوب سرمایه‌های اجتماعی

پس از جنگ جهانی دوم دولت‌های نوگرا که گرایش‌های قوم‌گرایانه و اقتدارگرا داشتند در صحنه کشورهای عربی ظاهر شدند. عراق، یمن، سوریه، مصر، الجزایر و لیبی از همین نمونه‌اند که تحت تأثیر سوسیالیسم، اندیشه بعث، ملی‌گرایی، وحدت عربی و رویکردهای انقلابی و ضداستعماری تلاش کردند تا با مداخله نیروهای خارجی و واپسماندگی اجتماعی و اقتصادی مبارزه نموده، احیای هویت عربی، وحدت عربی و حقوق فلسطینیان را مورد توجه قرار دهند. اما این دولت‌ها، دولت‌هایی بسته و ناکارآمد و فاسد را به وجود آوردند که خود ضربه‌ای بزرگ برای ایدئولوژی‌های پشتیبان آن‌ها به شمار می‌رفت.^۵

۵. دکترین، ویکن (۱۳۹۰)، بحران عربی: غذا، انرژی، آب و عدالت، ترجمه نوژن اعتماد السلطنه، در آدرس:

در واقع نظامیان پس از دوران استقلال در بیشتر کشورهای عربی موقعیت مناسبی یافتند و گمان عمومی نیز براین بود که این مجاهدان انقلابی خواهند توانست باعث توسعه همه جانبه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شوند. از این رو دولت‌های اقتدارگرا، ساختارمند و دارای نهادهای مدرن به وجود آمدند. اما مشکل آنجا بود که این نظامیان به ایدئولوژی‌های خاصی دلبسته بودند. چارچوب‌های نظری و ارزشی این حاکمان جدید سخت یک سونگر بود و مجالی برای رقبا باقی نمی‌گذاشت. ناسیونالیسم ادعایی ایشان که پایه‌های مشروعیتشان را فراهم می‌کرد از سویی با استعمار نو و کهنه ستیز می‌کرد و از جانب دیگر گروه‌ها و ارزش‌های سنتی جوامع خودی را هدف قرار می‌داد. (Tala (2003): 13)

به این ترتیب دولتهایی که مدعی عدالت اجتماعی و آزادی و برابری بودند و می‌بایست دولتی پاسخگو کارآمد و قانونگرا را به وجود می‌آوردند و دست کم براساس ایده ناسیونالیسم به برابری افراد به واسطه هویت ملی مشترک احترام می‌گذاشتند، تبدیل به حکومت‌هایی مستبد، یک سونگر و تمامیت خواه شدند. (Roger (2001): 11) از این منظر، بیشتر رهبران عرب در خاورمیانه از مشروعیت، پایگاه مردمی و سرمایه سیاسی لازم برخوردار نبودند و عدم کارآمدی ایشان در تحقق عدالت و رفاه اجتماعی و همچنین مبارزه با نیروهای معتبر اجتماعی، نظیر مذهبی‌ها به کاهش بیش از پیش مشروعیت آنان انجامید و استفاده از زور برای ماندن در حکومت به شیوه‌ای رایج تبدیل گردید. (Ahmed Nafeez Mosaddeq, 2011)

چهارم. بحران استقلال، وابستگی و بازگشت سلطه‌گران فرمانطقه‌ای

اگر شکل‌گیری دولت‌های ملی‌گرای عرب را محصول مداخله عوامل استعماری بدانیم بیراهه نخواهد بود. این دولت‌ها که خواستار نفی عقب‌ماندگی، رفع نقض حقوق بنیادی، از بین رفتن شکاف‌های طبقاتی و استقلال ملی و به عبارتی نفی استبداد و استعمار بودند، نه تنها نتوانستند به گشایش سیاسی در کشورهای خود نائل شوند، بلکه به واسطه عملکرد ضعیف خویش سبب حضور مستقیم و غیرمستقیم سلطه‌گران فرمانطقه‌ای شدند.

ناسیونالیسم عربی تا حد زیادی از دوران عازوری دچار تناقض بود. اگر عازوری استقلال عرب

www.open-democracy.net/.../arab-crisis-food-energy-water-justice-sheehi, (2004), foundations of modern Arab Ideantiry, floridas University Press of florida.

۶. Ahmed, Nafeez Mosaddeq(2011, August), the Arabe World, Striple Crisis, European Voice, Monday, in <http://www.europeanvoice.com/atrice/2011/February/the-arab-world-s-triple-crisis/20270.aspx>,

را با مدد و حمایت فرانسه می‌خواست و محقق می‌دانست، حدود نیم قرن بعد از او، جمال عبدالناصر و انورسادات کوشیدند تا از وطن عربی در برابر توطئه‌چینی غرب و زورگویی اسرائیل با تکیه بر اتحاد جماهیر شوروی پاسداری کنند. (عنایت، ۲۳۴) این تعبیر شاید بجا باشد که ناسیونالیسم عربی در هر شکل و گونه، خواه نظری یا عملی در هر حال وامدار بیگانه بود و نمی‌توانست خود را از این برزخ بی هویتی نجات دهد. حقیقت آن بود که ناسیونالیسم نه باعث وحدت عربی و تحقق وطن عربی شده بود و نه توانسته بود حتی در بعد دولت - ملیت عربی کارنامه مناسبی ارائه دهد.

ملی‌گرایی اصولاً نتوانست از پس فراز و نشیب‌های بسیاری که داشت، استقلال حقیقی خود را به لحاظ نظری و عملی ثابت نماید. دولت‌های ملی‌گرای عربی اگرچه خودکامگی و قدرت امنیتی - نظامی خود را افزایش دادند، اما نتوانستند با نفوذ در بسترهای اجتماعی و بدنه جامعه، به «سرمایه اجتماعی» خود بیفزایند و ظرفیت‌های زیرساختی خود را افزایش دهند. (Mann, 1986: 113) همین نکته باعث شد شکاف بین دولت‌های ملی‌گرا از بدنه اجتماعی‌شان شکل گیرد و تکیه دولت‌ها به ایدئولوژی‌ها و تئوری و قدرت بیگانه افزایش یابد.

حکایت روابط بین دولت‌های عربی طرفدار ناسیونالیسم افراطی با حاکمان عرب محافظه‌کار و سنتی نیز وضعیتی بهتر ندارد. سیاست‌های دولت‌های ملی‌گرای مصر، لیبی، سوریه و عراق همواره نوعی ترس را میان کشورهای عربی محافظه‌کار و سنتی ایجاد کرد، که حمله صدام حسین به کویت شدیدترین جلوه و سنگین‌ترین ضربه به عرب‌گرایی و وحدت عربی به حساب می‌آید. (بلامی، ۱۳۸۶: ۵) این رویکرد مبتنی بر ترس و خصومت نیز به نوبه خود علت همگرایی بیشتر کشورهای محافظه‌کار عرب با کشورهای سلطه‌گر شد.

در مجموع عملکرد ملی‌گرایان تندرو عرب باعث شد تا در نهایت راه برای حضور مجدد قدرت‌های فرا منطقه‌ای بیگانه هموار گردد و در نهایت استقلال کشورهای عربی به خطر افتاده، مرزبندی‌های جدیدی شکل بگیرد.

ناسیونالیسمی که دیروز خود محصول بیگانه بود و زمینه فروپاشی امپراطوری عثمانی و حضور پررنگ قدرت‌های بیگانه و استثمارگر را فراهم کرد، امروز نیز به نوعی دیگر با از دست دادن سرمایه‌های اجتماعی و نگاه اقتدارگرایانه به همسایگان عرب محافظه‌کار خویش، زمینه بستر لازم را برای حضور بیگانگان فراهم آورد و بحران استقلال را به نحوی دیگر باعث شد.

از جانب دیگر ناسیونالیسم عربی که به نیروی استبدادی تبدیل شده بود با سرکوب دیگر گروه‌های فعال سیاسی - اجتماعی عاملی برای ظهور گروه‌های تندرو اسلام‌گرا گردید. این گروه‌ها که خود را منادی وحدت و مجاهدت می‌دانند خود به چالش دیگر تبدیل شدند و از سویی

چون طالبان زمینه حضور بیگانگان را فراهم کردند و از دیگر سو چون داعش - در ائتلاف با نیروهای بعثی عراق - دشمن قریب خود را از میان مسلمانان جستند (نصری، ۱۳۹۳: ۲؛ پاکتچی، ۱۳۹۰: ساوه درودی، ۱۰۲-۱۰۱) تا به نوبه خود خواسته یا ناخواسته اندیشه اعتدال‌گرایان اسلام‌گرای وحدت جوی را به انزوا بکشاند و دردی به دیگر آلام دنیای اسلام بیافزاید.

بحث و نتیجه‌گیری

مرور یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد فارغ از خاستگاه‌ها و انگیزه‌های گوناگون پیدایی ملی‌گرایی عرب، این اندیشه چه به لحاظ زمینه‌های تاریخی خارجی نظیر استعمار و چه به لحاظ دلبستگی‌های عوامل انسانی راهکاری وارداتی و غیربومی بود که بدون توجه به زیست بوم اولیه و شرایط ظهور و بروزش، در فضایی آکنده از احساسات و هیجان و دلزدگی از استبداد داخلی مورد استفاده اندیشمندان مسیحی عرب و سکولارهای عرب مسلمان قرار گرفت. بررسی افکار و آثار متفکران مسیحی عرب نشان داد ایشان در ابتداء بدون ملاحظه واقعیت‌های موجود و صرفاً با تفکیک بعد تمدنی و استعماری غرب از ملی‌گرایی عرب تنها آرمانی در مقام نظر ساختند و خود را متعهد به اجرایی‌سازی آن ندیدند. هم‌اندیشان مسلمان ایشان نیز که به دنبال اجرایی نمودن آن رفتند در مقام عمل خود را دچار بحران‌هایی دیدند که روز به روز بر عمق و گسترده آن افزوده می‌شد. در واقع یکی از مهم‌ترین عواملی ناکامی ملی‌گرایی عربی عدم توجه به زیست بوم اولیه این اندیشه و عدم کارآمدی آن در جهان اسلام بود که به شدت مورد غفلت قرار گرفت. همچنین بررسی اسناد نشان داد که ملی‌گرایی عرب نه تنها نتوانست به حداقل‌های مورد ادعای خود جامعه عمل بپوشاند بلکه با دامن زدن به بحران‌ها و چالش‌هایی نظیر قوم‌گرایی خرد در جهان اسلام، عدم تحمل و تعامل با نیروها و سرمایه‌های اجتماعی رقیب، زمینه‌ساز بازگشت استعمار پسانو، نیروهای محافظه‌کار عرب و گروه‌های تندرو را فراهم ساخت و به نوعی همچنان که در گذشته اندیشه وحدت و قومیت امت اسلامی را به‌عنوان یک بازیگر اصلی از صحنه خارج ساخته بود؛ اینک نیز در مهم‌ترین بازتاب خود نفوذ و قدرت‌گیری جناحی متحجر و سخت جوش را در جهان اسلام باعث شد تا بار دیگر خیزش تمدن نوین اسلامی را با چالش دوباره مواجه سازد. در واقع بیراهه نخواهد بود اگر گفته شود راهکارهای وارداتی نه تنها دردی از آلام جهان اسلام را دوا نکرده، و نخواهد کرد، بلکه به واسطه شرایط تحمیلی خویش زنجیره‌ای از چالش‌ها و بازتاب‌های منفی را به وجود می‌آورد؛ چنانچه ملی‌گرایی عربی در پیش از یک سده حضور فعال خویش جهان اسلام را با چنین سرنوشتی مواجه ساخت.

منابع

- بلامی، الکس، جوامع امن و همسایگان، دژهای منطقه‌ای یا همگرایان جهانی، مترجم: محمود یزدان فام و پریسا کریمی نیا: تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۶، ص ۵.
- بورلو، ژوزف، تمدن اسلامی، ترجمه سیداسدالله علوی: مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۳۰۱.
- تقوی، علی محمد، اسلام و ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم از دیدگاه اسلام: تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰، صص ۳۹ - ۴۰.
- حنفی، حسن، فلسفه اسلامی معاصر، اطلاعات حکمت و معرفت: فروردین ۱۳۸۹ - شماره ۴۹.
- خدوری، مجید، گرایش‌های سیاسی در جهان عرب، ترجمه عبدالرحمان عالم: تهران، دفتر مطالعات سیاسی در بین‌الملل، ۱۳۶۹، صص ۲۸ - ۲۹.
- درینیک، ژان پی یر، ۱۳۶۸، ترجمه فرنکیس اردلان، تهران: جاویدان.
- رجایی، فرهنگ، درآمدی بر اندیشه سیاسی معاصر عرب، فصلنامه خاورمیانه، س ۱، ش ۲، ص ۲۹۰.
- شرابی، هشام، روشن‌فکران عرب و غرب، ترجمه عبدالرحمان عالم: تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۸، صص ۲۴ - ۲۱.
- شریف‌پور، حامد (۱۳۸۷): «رابطه هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان کرد»؛ فصلنامه مطالعات ملی، س ۹، ش ۱، ص ۱۰۵.
- علی بابایی، غلامرضا، فرهنگ تاریخی - سیاسی ایران و خاورمیانه: تهران، رسا، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۱۱.
- عنایت، حمید؛ اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۸.
- عنایت، حمید؛ سیری از اندیشه سیاسی عرب؛ تهران، ۱۳۸۹، امیر کبیر، صص ۲۲۷ - ۲۲۶.
- کاتوزیان، محمدعلی، نفت و توسعه اقتصادی در خاورمیانه، ترجمه علی‌رضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۸، ش ۷ و ۸، ص ۱۳۷۳، ص ۸۲.
- کتریان، ویکن (۱۳۹۰)، بحران عربی: غذا، انرژی، آب و عدالت، ترجمه نوژن اعتماد السلطنه، در آدرس:
- www.open-democracy.net/.../arab-crisis-food-energy-water-justice-sheehi, (2004), foundations of modern Arab Ideantiry,

floridas University Press of florida.

15- Ahmed, Nafeez Mosaddeq(2011, August), the Arabe World, Striple Crisis, European Voice, Monday, in <http://www.europeanvoice.com/atrice/2011/February/the-arab-world-s-triple-crisis/20220=aspx>,

16- Albert Hourani, Arabic Thought in the Liberal age 1798 – 1939, (Cambridge: Cambrige University Press 1989).

17- Asad. Tala(2003) the Formation of the Secular: Christianity, Islam, Modernity, Stanford, CA: Satn Ford University Press.

18- George Antonius, the Arab Awakening, (Beirut, Libarie of Liban 1969).

19- Koha Hans: the Idea of Nationalism, New York: Macmillan.

20- MEQ (1996), 'Socialism's Last Defener', Midde East Quarterly, March, P 93 – 94; Avai Lable at: <http://www.meforum.org/298/socialisms-last-defener>.

21- Michael Mann, "the Autonomous Power Satat" in Satate and History, Ced,) Hall, London, Oxford University Press, 1986.

22- Owen. Roger(2001), State, Power a Politics in the Making of Modern Middle East, Second Edition, Lodon: Routledge

23- Vladmir.B.Lutskii, Modern History of the Arab Countries, Moscou, (Progress Publishers 1969), PP 24, 323,324.)